

سیاست عشایری رضاشاه

با تأکید بر تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه و بویراحمد

سید مصطفی تقوی

آنچه می‌خوانید بررسی سیاست عشایری رضاشاه و تلاش برای نشان دادن ماهیت مخالفت‌های عشایر با پهلوی اول است که با تکیه بر تحولات سیاسی، اجتماعی منطقه کهگیلویه و بویراحمد تدوین شده است. نویسنده این مقاله معتقد است سلسله‌های قبل از پهلوی در تاریخ ایران چون خود سلسله‌هایی ایل‌ی بودند بنابراین در صدد تخریب ساختار ایلات کشور برنیامدند. اما غیرایلی بودن سلسله پهلوی و چگونگی روی کار آمدن رضاخان با حمایت انگلیسیها، تفاوت بنیادین این سلسله و سیاست‌های آن را با سلسله‌های پیش از خود روشن می‌سازد.

ایلات عشایر هم در درون خود و هم در رابطه با سایر ایلات و هم در رابطه با حکومت مرکزی، چه در قالب مبارزه با حکومت مرکزی و چه دفاع از آن در برابر تهاجم بیگانگان و یا متمردان داخلی، شاهد حوادث تلخ و شیرین بیشماری در طول تاریخ خود بوده‌اند. به عبارت دیگر، هر ایل‌ی همواره در درون خود، چه به‌طور طبیعی و چه به تحریک حکومت مرکزی، درگیر نبرد برای کسب قدرت بوده است. همچنین هر ایل‌ی، خواه به‌طور طبیعی و خواه به تحریک حکومت مرکزی، با سایر ایلات درگیریهایی داشته است. علاوه بر این، هر ایل‌ی بنا به دلایل گوناگون، از جمله مقاومت در برابر درخواست مالیات‌های سنگین و یا سایر اخاذیها و اقدامات ستمگرانه، با حکومت‌های مرکزی مبارزاتی داشته است. در دوره حکومت رضاشاه نیز همه انواع حوادث فوق، البته با شدت بیشتری به وقوع پیوسته‌اند. سؤالی که این مقاله در صدد است بدان پاسخ بگوید این است که: آیا مبارزات میان عشایر و رضاشاه با سایر مبارزاتی که میان عشایر و سلسله‌های حاکم پیشین به وقوع پیوسته‌اند، ماهیتی یکسان دارند؟ فرضیه نوشته حاضر این است که چون حکومت رضاشاه ماهیتاً با حکومت‌های قبل از خود متفاوت بوده است

بنابراین، سیاست‌های او در مورد عشایر با سیاست‌های عشایری حاکمان پیشین به لحاظ ماهیت متفاوت بوده و در نتیجه مبارزات عشایر با او، اصولاً با مبارزات عشایر با سلسله‌های پیشین فرق داشته است.

برای روشن شدن این فرضیه، ضرورت دارد با کمالِ اختصار، سیمای عمومی سلسله قبل از پهلوی یعنی سلسله قاجاریه و جایگاه عشایر در آن و همچنین نوع برخوردهای حکومت و عشایر را در آن مقطع تاریخی مورد اشاره قرار دهیم و سپس مجموعه عواملی را که موجب روی کار آوردن رضاشاه و اعمال سیاست‌های او، از جمله سیاست عشایری وی شدند، بیان کنیم.

حکومت قاجار یک حکومت ایلی بود و ایالات کشور عملاً تحت سلطه ایلات قرار داشتند. مملکت تقریباً به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد و ایلات هم در عرصه سیاست و حکومت، و هم به علت فقدان یک سازمان نظامی رسمی، در تأمین امنیت کشور مهمترین نقش را ایفا می‌کردند. اقتصاد کشور ساختاری سنتی داشت و، به‌ویژه در جامعه عشایری، به صورت اقتصاد معیشتی و مبتنی بر تولیدات دامی و کشاورزی بود. فرهنگ جامعه نیز آمیزه‌ای از سنت‌های مذهبی و ملی بود. به عبارت دیگر، در این دوره جامعه هنوز دستخوش تغییرات ناشی از تهاجم تمدن غرب نشده بود و حیات اجتماعی همچنان مبتنی بر اصول سیاسی و فکری متعارف بود. بنابراین، در دوره قاجاریه، حکومتها در صدد تغییر ساختار اجتماعی و فرهنگی کشور نبودند و به همین سبب سیاست‌های آنها، به‌ویژه سیاست عشایری آنها، به اعمال سلطه بیشتر و همچنین اخاذی بیشتر محدود می‌شد. بدین ترتیب، مبارزات عشایر با حاکمان، به‌طور عمده، مبارزه بر سر قدرت و مالیات بود.^۱

از اوایل دوره قاجاریه، تمدن غرب با مبانی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود، سایر کشورهای جهان را مورد تهاجم قرار داد. ایران از این هجوم مستثنی نبود و حتی افرادی از درون ایران به استقبال مهاجم شتافتند و در اقتباس از آن پیشگام شدند. این عامل بیرونی (تمدن غرب) از درون کشور با استبداد شاهان و حاکمان مستبد، و نیز جهل و فقر و بیعدالتی و عقب‌ماندگی ناشی از آن همراه شد و در اواخر دوره قاجاریه به انقلاب مشروطیت انجامید. اما انقلاب مشروطیت و مجریان آن نیز نتوانستند به جامعه و کشور سامان مناسب بخشند و در نتیجه، بی‌ثباتی افزایش یافت به حدی که در فاصله میان انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ هجری شمسی) تا کودتای رضاخان (۱۲۹۹ ه.ش) ۵۱

۱. کلیه برخوردهایی که میان عشایر کهگیلویه و بویراحمد و حکومت‌های صفویه، افشار، زند و قاجار رخ دادند مؤید این مطلب می‌باشند.

بار، یعنی به‌طور متوسط هر سه ماه و نیم یک بار، هیئت دولت دستخوش تغییر گردید.^۲ البته این بی‌ثباتی سیاسی و ضعف ایران در این مقطع تاریخی، با منافع قدرتهای جهانی آن روز یعنی روس و انگلیس که همسایه ایران بودند، سازگاری کامل داشت. این دو همسایه قدرتمند، شمال و جنوب ایران را حوزه نفوذ خود قرار داده بودند و ایران عملاً به عرصه رقابتهای سیاسی، اقتصادی و نظامی آنان تبدیل شده بود. آنان برای تحقق سلطه خود و کسب امتیاز بیشتر، انواع فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی را بر ایران وارد می‌آوردند. یک شیوه شناخته شده آنان تضعیف دولت مرکزی و تقویت قدرتهای محلی و ایلات در مقابل دولت مرکزی بود تا به هنگام ضرورت از آنها به‌عنوان اهرم فشار استفاده نموده به مقاصد خود نایل آیند.

در سراسر دوران قاجار، دولتهای روس و انگلیس این سیاست را در مورد ایران اعمال کردند. اما در اواخر دوره قاجاریه، در سال ۱۲۹۶ ه.ش (۱۹۱۷ میلادی)، در حین جنگ جهانی اول، در کشور روسیه انقلابی مارکسیستی به وقوع پیوست و در نتیجه، سیاست داخلی و خارجی روسیه به‌طور بنیادین تغییر نمود. رهبران انقلاب روسیه شعار صدور انقلاب را سر داده خواهان فروپاشی نظم موجود جهان و ایجاد نظم نوینی در آن شدند. این شعار منافع اقتصادی سرمایه‌داری غرب و قلمرو سلطه آن را تهدید می‌کرد. بدین‌گونه انقلاب روسیه آرایش سیاسی جهان و موازنه قوای بین‌المللی را دگرگون ساخت و این امر موجب شد سیاست خارجی کشورهای غربی و در رأس آنها دولت انگلیس تغییر یابد. روس و انگلیس، در طول قرن ۱۹، در منطقه اقیانوس آرام، آسیا، خاورمیانه و دیگر مناطق جهان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند. اما پس از وقوع انقلاب روسیه این رقابت صبغه خصومت عقیدتی به خود گرفت. بدین‌گونه دولت انگلیس به نمایندگی جهان سرمایه‌داری و دولت به نمایندگی جهان کمونیسم، علاوه بر رقابت سیاسی، اقتصادی و نظامی، برای حفظ و گسترش قلمرو عقیدتی - فرهنگی خود در سراسر جهان، به‌طور جدی رو در روی هم قرار گرفتند زیرا از این تاریخ به بعد پیشرفت در سایر ابعاد منوط به پیشرفت عقیدتی و فرهنگی شده بود.

دولت انگلیس به‌عنوان یکی از قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری نه‌تنها به دلایل اقتصادی - از قبیل پیشرفت صنعتی، تولید انبوه، نیاز به مواد خام سایر کشورها، نیاز به بازار مصرف و غیره - بلکه به دلیل تقدم رُتبی مسائل اعتقادی، خود را به ترویج مبانی فرهنگی سرمایه‌داری غرب و مقابله با روسیه در این زمینه، موظف می‌دید. در چنین

۲. جمشید ضرغام بروجنی، *دولتهای عصر مشروطیت*، تهران، اداره کل قوانین مجلس شورای ملی،

اوضاع و احوالی است که سیاست خارجی دولت انگلیس نسبت به ایران تغییر نمود، و این دولت که تا این تاریخ از سیاست تضعیف دولت مرکزی و ارتباط سیاسی مستقل با سران ایلات و عشایر و تقویت آنها در منطقه تحت نفوذ خود پیروی می‌کرد، تغییر جهت داده سیاست خویش را بر پایه حفظ کشور ایران به صورت یکپارچه و ایجاد دولتی متمرکز و مقتدر در آن بنا نهاد تا بدینوسیله بتواند سلطه خود را بر سراسر ایران گسترش دهد و نه تنها به استثمار آن پردازد و از آن به‌عنوان بازاری برای تهیه مواد خام و مصرف فرآورده‌های صنعتی استفاده نماید بلکه این کشور را به دژی برای جلوگیری از تسری انقلاب روسیه به سایر مناطق تحت استعمار خویش و مهمتر از آن به صورت میدانی برای تبلیغ و ترویج فرهنگ خود درآورد.

در هنگامی که دولت انگلیس چنین راهبردی را برای سیاست خارجی خود در مورد ایران در پیش گرفته بود دولت انقلابی شوروی کلیه قراردادهایی را که دولت تزاری قبل از انقلاب ۱۹۱۷ با سایر کشورها منعقد کرده بود لغو نمود. از جمله این قراردادها، قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میان روسیه تزاری و انگلیس بود. براساس قرارداد ۱۹۰۷، کشور ایران به سه منطقه شمال، جنوب و مرکز تقسیم شده بود که قسمت شمالی آن حوزه نفوذ روسیه، قسمت جنوبی حوزه نفوذ انگلیس و قسمت مرکزی به‌عنوان منطقه حایل و بیطرف در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۱۵ که این دو کشور در جنگ جهانی اول در جبهه‌های متحد با آلمان می‌جنگیدند با انعقاد قراردادی موافقت کردند که بر طبق آن، ایران بعد از جنگ رسماً میان دو دولت یاد شده تقسیم شود. البته قبل از اینکه مسئله تقسیم ایران تحقق یابد یکی از دو طرف قرارداد، یعنی دولت تزاری روسیه، سرنگون شد و دولت انقلابی جانشین آن به‌طور یکجانبه قراردادهای مذکور را لغو نمود. با لغو این قراردادها، دولت شوروی برای مدتی محدود عملاً از اعمال نفوذ و سلطه بر شمال ایران دست کشید.^۳ در چنین اوضاعی دولت انگلیس، با توجه به تعارضات همه‌جانبه‌ای که با دولت شوروی پیدا کرده بود، مصمم شد که با سوءاستفاده از موقعیت فراهم شده، از خلاء موجود سود جوید و حوزه شمالی کشور را نیز به حوزه نفوذ خود بیفزاید، و بدین ترتیب سراسر خاک ایران را مشمول سیاست نوین خود قرار دهد.

بنابراین، با توجه به فضای جدید پس از وقوع انقلاب روسیه، سیاست نوین انگلیس در مورد ایران را بر پایه عملکرد آن دولت، به صورت زیر می‌توان ترسیم نمود:

۱. ایران باید به صورت حلقه‌ای مستحکم از کمربند امنیتی* غرب درآید؛

۳. دولت شوروی پس از فرونشستن شور انقلابی، سیاست توسعه‌طلبی و سلطه‌جویی را به شیوه‌های دیگری تعقیب کرد.

* این امر از این تاریخ در سیاستگذارهای کشورهای پیشرفته غربی در فبال روسیه شوروی همچنان

۲. ایران باید به بازاری مناسب برای تهیه مواد خام و صدور آن به غرب از یک سو، و مصرف فرآورده‌های اقتصادی غرب از سوی دیگر، تبدیل شود. به عبارت دیگر، ایران باید در مدار اقتصاد جهان سرمایه‌داری غرب قرار گیرد.

۳. فرهنگ و تمدن غرب باید در ایران رواج یابد. به عبارت دیگر، ایران باید در نظام فکری-فرهنگی غرب مستحیل شود. این امر در مرتبه اول به منظور مبارزه با فرهنگ دینی و ملی کشور، که جدی‌ترین مانع استثمار و سلطه‌طلبی بیگانگان بود، صورت می‌گرفت و در مرتبه بعد به منظور مبارزه با شعارهای انقلاب روسیه.

از این تاریخ به بعد هر دولتی که در ایران زمام امور را به دست می‌گرفت از دیدگاه انگلیس باید مجری اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فوق باشد. نخستین اقدام انگلیس در جهت تحقق هدفهای یاد شده انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ ه.ش) با دولت وثوق‌الدوله بود. ماده دوم این قرارداد حضور مستشاران سیاسی و اداری انگلیس و ماده سوم آن حضور مستشاران نظامی آن دولت را در ایران مقرر و تثبیت می‌نمود. ماده چهارم، درآمدهای گمرکی کشور را برای بازپرداخت وامی که انگلیس به منظور تأمین هزینه‌های حضور کارشناسان خود به دولت ایران می‌داد در وثیقه می‌گذاشت و در ماده پنجم تصریح شده بود که اصلاح راهها، ساختن راه آهن و راههای شوسه و سایر وسایل ارتباطی و طرق مواصلاتی در ایران به منظور گسترش تجارت با این کشور بوده و سرمایه‌گذاری در این گونه طرحها همواره مشروط به بررسی قبلی آنها توسط کارشناسان انگلیسی است که ضروری‌ترین و سودآورترین آن طرحها را برگزینند و اجرای آنها را توصیه کنند. بدین گونه است که رجالی مانند آیت‌الله مدرس و دکتر مصدق قرارداد مذکور را به عنوان یک طرح استعماری که سرنوشت سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور را به بیگانه می‌سپرد، محکوم کردند و با آن به مبارزه برخاستند.^۴ این قرارداد استعماری مورد مخالفت تمام رجال وطن‌دوست آن روز به رهبری آیت‌الله سید حسن مدرس قرار گرفت و سرانجام لغو شد. دولت انگلیس که در نیل به اهداف خود در این مرحله با شکست مواجه شده بود توجه خود را به تغییرات اساسی تری در ایران معطوف نمود. لازمه چنین تغییراتی روی کار آوردن دولتی بود که قادر به تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انگلیس باشد. بدین منظور افرادی را که برای این مأموریت مناسب

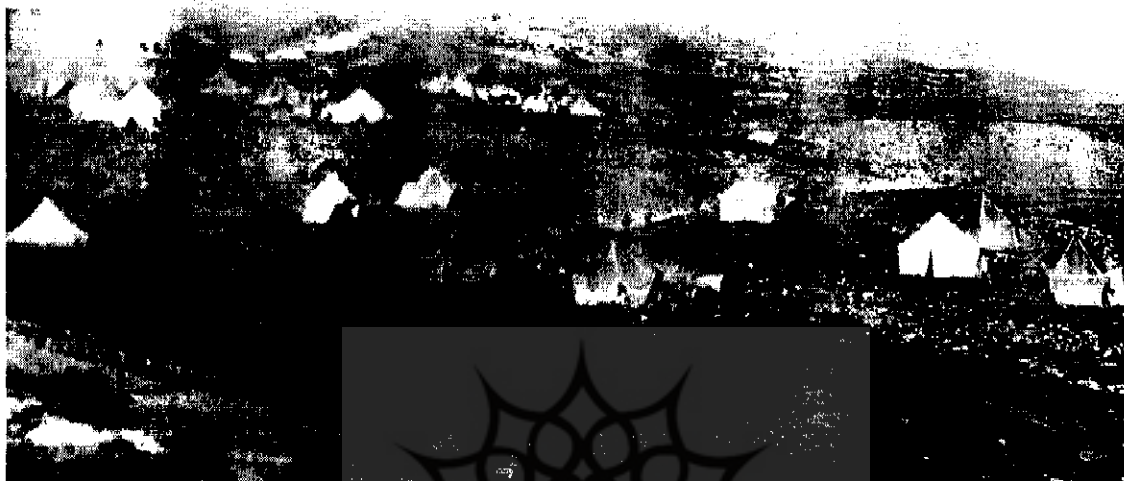
→ مورد توجه بود و سرانجام پس از جنگ جهانی دوم به عنوان یک اصل مهم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به کار بسته شد. ر.ک: غلامرضا علی‌بابایی. فرهنگ علوم سیاسی. تهران، نشر ویس، ۱۳۶۹. ج ۲، صص ۳۷۹-۳۸۲.

۴. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. ترجمه جواد شیخ‌اسلامی. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵. ص ۲۹۳ به بعد.

می‌دید مورد مطالعه قرار داد و با چند تنی از آنان مذاکره هم کرد. ولی، در نهایت، رضاخان میرپنج را ترجیح داد و او را برای اجرای مأموریت مزبور تشویق و حمایت کرد. بی‌ثباتی، ناامنی، فقر عمومی و ضعف حکومتها در سالهای بعد از مشروطیت، زمینه داخلی و بستر مناسب را برای موجه جلوه دادن اقدامات رضاخان و ایفای نقش به وسیله او مهیا ساخته بود. در چنین اوضاع و احوالی و با چنین اهدافی بود که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وسیله رضاخان با موفقیت به وقوع پیوست.

بدین‌گونه روشن می‌شود که دولت کودتا مأموریت جدیدی داشته و به همین دلیل با دولت‌های قبل از خود، ماهیتاً متفاوت بوده است. مفاد نامه مورخ دهم ژانویه ۱۹۲۳ (دی ماه ۱۳۰۱) سر پرسى لورن، وزیرمختار انگلیس در تهران، به نایب‌السلطنه هندوستان، این موضوع را به وضوح اثبات می‌نماید. وی در بخشی از این نامه می‌نویسد: «در حقیقت کارهایی را که سردار سپه، با داشتن وسایل و منابع به مراتب ناچیزتر درصدد انجام دادن آن است همان کارهایی است که چنانچه معاهده ۱۹۱۹ انگلستان و ایران به تصویب می‌رسید و به اجرا در می‌آمد، برعهده مستشاران انگلیسی واگذار می‌گردید.»^۵ سیاستهای رضاشاه معلول و مولود این مأموریت او و اهداف حامی خارجی وی بودند. درک درست اقدامات رضاشاه در سراسر کشور، از جمله در مورد عشایر، در چارچوب چنین تحلیلی میسر است. غفلت از ساختار بین‌المللی و سیاست جهانی آن روز و اهداف خارجی که منجر به روی کار آوردن رضاخان شدند و همچنین فقدان نگرش نظام‌مند و برقرار نکردن پیوند منطقی لازم میان هدفهای انگلیس و اقدامات رضاشاه، موجب شده و می‌شود که برخی افراد در تحلیل سیاستها و اقدامات او در مورد عشایر دچار تناقض و ابهام شوند و از قضاوت واقع‌بینانه فاصله بگیرند. به‌عنوان مثال، در چنین دیدگاهی نه تنها تلازمی میان اهداف انگلیس و اقدامات عمرانی-فرهنگی رضاشاه دیده نمی‌شود بلکه این دو مقوله با هم ناسازگار نیز تلقی می‌شوند. به نظر می‌رسد مفروض این دیدگاه این است که سیاستهای استعماری انگلیس با هرگونه اقدام عمرانی و فرهنگی مخالفت دارد. به همین سبب هنگامی که دارنده چنین دیدگاهی برخی اقدامات عمرانی-فرهنگی را در کارنامه رضاشاه ملاحظه می‌نماید از تحلیل آن عاجز می‌ماند. چون از یک سو مشاهده می‌کند که براساس اسناد مسلم تاریخی، وابستگی رضاشاه به انگلیس غیرقابل انکار است و از سوی دیگر، اقدامات عمرانی-فرهنگی او را در راستای سیاست استعماری انگلیس نمی‌بیند. این دیدگاه بدین‌گونه خود را از ورطه بن‌بست مذکور نجات‌یافته تلقی می‌نماید که این پندار را القا

۵. علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۷۵.



اردوگاههای نظامی در مناطق عشایری در دوره رضاشاه | ۱۳۱۸-۳

کند که رضاشاه با آنکه منصوب و مأمور انگلیسیان بود اما پس از انتصاب مصمم شد که در راستای منافع ملی کشور خود عمل نماید! بدین ترتیب، اقدامات عمرانی فرهنگی رضاشاه نوعی شجاعت ملی و وطن‌دوستی به‌نظر می‌رسند و شایسته تحسین تلقی می‌شوند. این خطای معرفتی، به‌ویژه، باعث می‌شود برخی از کسانی که در مورد مبارزات عشایر با خاندان پهلوی مطلبی نگاشته‌اند، در حالی که سرکوبی بیرحمانه عشایر به‌وسیله رضاشاه را تقبیح می‌نمایند، خواسته یا ناخواسته و تصریحاً یا تلویحاً، با به‌کارگیری اصطلاحاتی نظیر «اشرار و یاعیان» در مورد مبارزان عشایر، صحت برنامه‌های رضاشاه و محکومیت عشایر را اعلام و القا کنند.^۶

۶. برای اطلاع بیشتر از دیدگاه کسانی که از رضاشاه و اقدامات او ارزیابی مثبتی دارند به عنوان نمونه ر.ک:
- ال. پی. الول ساتن. *رضاشاه کبیر یا ایران‌نو*. ترجمه عبدالعظیم صبوری. تهران، تابش، ۱۳۳۵.
 - علی دشتی. *پنجاه و پنج*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
 - سعید نفیسی. *تاریخ شهرسازی شاهنشاه رضاشاه پهلوی*. تهران، شورای مرکزی جشنهای بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- برای اطلاع از نوشته‌هایی که درباره عشایر مورد بحث نگاشته شده‌اند ر.ک:

از این رو کوشش شده است که چارچوب تحلیلی نوشته حاضر از چنین کاستی‌ای به دور باشد و تناقض و تعارض فوق در آن رخ ننماید زیرا در این تحلیل، همه اقدامات رضاشاه در طول هم قرار دارند و از لوازم منطقی تحقق اهداف مأموریت او می‌باشند. با مطالعه اهداف انگلیس در مورد ایران و اقدامات رضاشاه، و تأمل در آنها به خوبی معلوم می‌شود که اقداماتی از قبیل تشکیل دولت مقتدر متمرکز، دین‌ستیزی و فرهنگ‌زدایی، سرکوبی عشایر و تخته قاپو، تأسیس مدارس، احداث راه‌های ارتباطی، ورود صنایع موتاز و ... در راستای هدفهای امنیتی-سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت انگلیس و شرط لازم برای قرار دادن ایران در مدار نظام فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب بوده‌اند. بنابراین، اقدامات عمرانی-فرهنگی رضاشاه، مانند سایر اقدامات او، نه تنها هیچ‌گونه تعارضی با اهداف انگلیس نداشتند بلکه مورد نیاز شدید آن نیز بودند. بدینسان روشن می‌شود که اقدامات یاد شده جزئی از مأموریت رضاشاه بوده‌اند و اجرای آنها نه تنها هیچ نشانی از شجاعت ملی و مقاومت در برابر استعمار ندارد بلکه امتثال امر استعمار و تلاش در جهت تحکیم و تثبیت آن را می‌رساند.

روشن است که تقبیح اعمال رضاشاه به معنای مخالفت با اصل توسعه و نوسازی نیست؛ توسعه و نوسازی یک نیاز طبیعی مستمر جامعه است و برای ایران آن روز یک نیاز حیاتی بوده است. یک برنامه توسعه را با دو رویکرد می‌توان مورد بررسی قرار داد: یکی رویکرد ماهوی و دیگری رویکرد شکلی. اگر اصالت یک برنامه از نظر ماهوی مورد پذیرش قرار گرفته باشد آنگاه با توجه به شاخصهای کمی توسعه از قبیل: درآمد سرانه، سواد و آموزش، بهداشت، عمران و غیره، ارج و جایگاه آن برنامه بر پایه تئوریهای علمی توسعه به بحث گذاشته می‌شود. اما چون ماهیت و اصالت اقدام رضاشاه مورد سؤال است در این نوشته از پرداختن به مباحث مربوط به شاخصهای کمی توسعه اجتناب کرده تاگزیر به ویژگیهای یک برنامه توسعه اصیل اشاره می‌نمایم. به نظر می‌رسد توسعه و نوسازی اصیل دارای ویژگیهایی است که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

۱. خودجوشی، و پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه و مصالح عمومی کشور؛
۲. تأمین استقلال سیاسی و خودکفایی اقتصادی و تحکیم هویت کشور؛
۳. مطالعات و بررسیهای کارشناسانه محیط و اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور، تعیین نیازهای کشور و اولویت بندی آنان و تدارک مقدمات لازم برای برآوردن آن نیازها؛

→ نورمحمد مجیدی. تاریخ و جغرافیای کهنگیلویه و بویراحمد. تهران، علمی، ۱۳۷۱.

- قدرت‌الله اکبری. بویراحمد در گذرگاه تاریخ. شیراز، بی‌نا، ۱۳۶۸.

۴. مشارکت عمومی مردم؛

۵. اجرای سنجیده و برنامه‌ریزی شده مراحل توسعه به دست مجریان مجرب و صالح. چون این نوشته به بررسی سیاست عشایری رضاشاه به‌ویژه در مورد عشایر کهگیلویه و بویراحمد اختصاص دارد، در اینجا به جایگاه و سیمای جامعه عشایری در مقطع تاریخی مورد بحث اجمالاً اشاره می‌کنیم تا از این رهگذر میزان اصالت برنامه نوسازی رضاشاه و تطبیق یا عدم تطبیق آن با نیازهای واقعی جامعه معلوم گردد.

مقارن با سلطنت رضاشاه نزدیک به یک‌چهارم جمعیت کشور زندگی عشایری داشتند^۷ و دامپروری محور زندگی عشایری بود.^۸ پرورش دام برای تأمین مواد پروتئینی جهت تغذیه انسانها حتی در دنیای جدید از مهمترین و اساسی‌ترین امور اقتصادی است. دامداری، علاوه بر تأمین فرآورده‌های دامی و پاسخگویی به بخش مهمی از نیازهای جامعه به مواد پروتئینی، بر پیشرفت کشاورزی تأثیر مستقیم دارد به طوری که برخی گفته‌اند کشاورزی بدون دام داری مقرون به صرفه و قابل دوام نیست.^۹ در دوره رضاشاه ۷۰ تا ۷۲ درصد جمعیت کشور را جمعیت روستایی و عشایری تشکیل می‌دادند که شغل عمده جمعیت روستایی، کشاورزی بوده است. دامداری، علاوه بر کشاورزی، در توسعه صنایع دستی از جمله قالبیافی اساسی‌ترین نقش را داشت و در دوره مورد بحث، پس از نفت، قالی مهمترین کالای اقتصادی بود.^{۱۰} بنابراین، دامپروری عشایر نه تنها در خودکفایی اقتصادی و بی‌نیازی از واردات کالاهای بیگانگان نقش مهمی داشته بلکه در صدور مواد غذایی و پروتئینی و فرآورده‌های صنایع دستی و کشاورزی یک منبع ارزآور مهم محسوب می‌شده است.

اکنون که نقش دامپروری در نظام زندگی اقتصادی جامعه ایرانی تا حدودی روشن شد، باید دانست که دامپروری مبتنی بر کوچ بود و بدون کوچ بقای دامپروری در آن مقطع تاریخی امکان نداشت.

۷. ابراهیم رزاقی، *اقتصاد ایران*، تهران، نشر نی، ۱۳۶۷، صص ۹۹-۹۸.

۸. لازم به ذکر است که زندگی اقتصادی عشایر و به‌ویژه عشایر مورد بحث، به دامپروری منحصر نمی‌شد. اقتصاد عشایر را ترکیبی از دامپروری و کشاورزی تشکیل می‌داد. در بخشی از مناطق به دلیل موقعیت جغرافیایی، دامپروری وجه غالب آن بخش از جامعه بود و در بخش دیگر، کشاورزی نقش برجسته‌تری می‌یافت. آن تعداد از افراد عشایری که به دامپروری اشتغال داشتند کشاورزی را نیز ترک نمی‌کردند و کشاورزان عشایری همچنان دامپروری را رکن مهم زندگی خود می‌دانستند. برای کسب اطلاع بیشتر رک: جواد صفی‌نژاد، *عشایر مرکزی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۱۲۶-۱۳۰، ۱۹۸-۲۰۰ و ۳۱۱-۳۷۰.

۹. ربیع بدیعی، *منابع طبیعی و ثروتی ایران*، تهران، دهخدا، ۱۳۴۷، ص ۱۶۴.

۱۰. منوچهر فرهنگ، *زندگی اقتصادی ایران*، تهران، ابوریحان، ۱۳۵۰، ص ۱۳۶.

کوچ برای عشایر یک امر تفننی و تفریحی نبود بلکه یک ساختار زندگی بود و نظام معیشت عشایر بر پایه آن قرار داشت. این نظام معیشت، معلول و ناشی از اوضاع جغرافیای طبیعی کشور بود «که کوهستانی، کم باران و متفاوت از نظر زمان رویش پوشش گیاهی در مناطق مختلف (ارتفاعات و دشتهای) است».^{۱۱} بنابراین آنان برای بقای زندگی خود ناگزیر بودند که به تناسب تغییر فصول سال و وضع علوفه و مراتع، به مناطق سردسیر و گرمسیر کوچ نمایند. همین کوچ‌نشینی اگرچه برای عشایر پرزحمت بود اما هم برای زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه خودشان و هم برای اقتصاد کشور نقشی مثبت و اساسی داشت. عشایر نه تنها هزینه چندانی بر اقتصاد کشور تحمیل نمی‌کردند بلکه با تولیدات دامی و کشاورزی خود، علاوه بر تأمین نیازهای خویش، بخشی از نیازهای سایر اقشار روستایی و شهری را نیز برآورده می‌ساختند. اگرچه آمار و ارقامی از تولیدات دامی و کشاورزی عشایر در مقطع مورد بحث در منابع ذکر نشده است تا به اتکاء آنها میزان دقیق نقش مثبت عشایر در اقتصاد کشور روشن شود، اما بررسی روند عمومی و جهتگیری محوری سیاستهای رضاشاه می‌تواند ما را در درک این مطلب تا اندازه‌ای یاری کند. سیاست اقتصادی رضاشاه در راستای تحقق سرمایه‌داری وابسته تدوین شده بود و در چارچوب این سیاست بود که تراز بازرگانی خارجی ایران از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۹ بدون استثنا همواره منفی بوده است. همچنین ترکیب کمی و کیفی صادرات و واردات کشور در جهت افزایش ورود کالاهای مصرفی و ابزار صنایع مونتاژ دگرگون شد و صادرات غیرنفتی جای خود را به صادرات نفت داد تا جایی که در سال ۱۳۱۹ سهم نفت در صادرات کشور به ۹۷٪ رسید. بدیهی است که لازمه اجرا و تحقق چنین سیاستی، سرکوب اقشار مولد جامعه و تبدیل آنان به اقشار مصرف‌کننده محصولات خارج می‌باشد و عشایر از مصادیق بارز اقشار مولد و دارای زندگی نسبتاً خودکفا و با حداقل نیاز به محصولات خارج بوده‌اند. تخریب ساختار زندگی آنان بدون جایگزین کردن ساختاری مناسب، از تلاش حکومت برای وابسته‌سازی اقتصادی کشور به بیگانگان حکایت می‌نماید. بدین ترتیب، اقدامات رضاشاه در سرکوبی عشایر و تخریب مبانی معیشت آنها بهترین قرینه مؤید نقش مثبت این قشر از جامعه در کاهش وابستگی اقتصادی است. این امر باتوجه به میزان صادرات تولیدات دامی و کشاورزی کشور در دهه‌های قبل از حکومت پهلوی بیشتر روشن می‌شود.^{۱۲}

۱۱. ابراهیم رزاقی، *اقتصاد ایران*، تهران، نشرنی، ۱۳۶۷، ص ۹۸.

۱۲. برای کسب آگاهی بیشتر در موارد فوق ر. ک: رزاقی، همان کتاب، ص ۲۳، ۵۹۳، ۶۰۷ و ۶۱۵. محمدعلی جمالیزاده، *گنج شایگان*، فصلهای دوم، سوم و هفتم؛ احمد سیف، *اقتصاد ایران در قرن*

زندگی عشایری همچنین در بطن و بافت یک جامعه عشیره‌ای با روابط اجتماعی خاص آن جریان دارد. تنظیم روابط اجتماعی با سایر قبایل از یک سو و مهاجرت به مناطق سردسیر و گرمسیر و حفاظت از اموال و احشام در برابر تهدید خطرات سرقت و جانوران وحشی از سوی دیگر، مستلزم تأمین ابزارهای دفاعی و حفاظتی می‌باشد. این ابزارها، اسلحه نامیده می‌شود. بنابراین در ساختار زندگی عشایری، سلاح پیش و بیش از آنکه یک ابزار جنگی و مبتنی بر اهداف تجاوزکارانه و تهاجمی باشد، وسیله‌ای تدافعی و حفاظتی و یک جزء ضروری و نیاز اجتناب‌ناپذیر آن زندگی بوده است. به همین دلیل سلاح در نزد عشایر جایگاهی رفیع و حتی نوعی قداست دارد زیرا یک انسان عشایری با تمام وجود خود حس می‌کند که سلاح تنها وسیله‌ای است که همواره در طول تاریخ به وسیله آن در حماسه‌های ملی و ایلی، عزت و شرف خود را حفظ نموده است و افرادی که هدف اولیه و اصلی آنان از داشتن اسلحه، تجاوز و تهاجم باشد، معدود بوده‌اند.

عناصر فرهنگی به کالبد زندگی اجتماعی عشایر روح می‌بخشند. فرهنگ عشایر کهگیلویه و بویراحمد آمیزه‌ای مناسب از عناصر مذهبی و ملی را در بردارد. بر پایه همین آموزه‌ها شجاعت و غیرت و عفت و صداقت و محبت و جوانمردی و ... وجه غالب زندگی عشایر را تشکیل می‌داد. در فرهنگ عشایر عالمان دینی از احترام فوق‌العاده و ویژه‌ای برخوردار بودند و سادات نیز به دلیل انتسابشان به خاندان پیامبر و آشنایشان با معارف دینی احترام خاصی داشتند. همچنین زن به عنوان گوهری ارزشمند، مرکز ثقل غیرت و شرف و جوانمردی عشایر محسوب می‌شد و احترام به او و صیانت وی بالاترین مسئولیت یک انسان عشایری بود. بدین‌گونه است که زن در میان عشایر حرمت و قداست خاص می‌یابد. حتی افراد عشایری که تن به بزهکاری داده و مرتکب غارت و راهزنی می‌شدند، اگر در هنگام چنین اقداماتی به کاروانی برخورد می‌کردند که زنی یا عالمی دینی و یا حتی سیدی در آن بود، به احترام آن، دست از مزاحمت می‌کشیدند و آن کاروان را مورد اغماض و یا تخفیف قرار می‌دادند. همچنین اگر در منازعات قبیله‌ای قتلی واقع می‌شد و زنی میانجی می‌شد صاحبان دم به احترام او خون مقتول را می‌بخشیدند و یا حداقل راه مصالحه را هموار می‌ساختند.^{۱۳} در جامعه

→ نوزدهم. تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۳، صص ۱۸۸ و ۱۹۰. در این خصوص نیز می‌توان به گفته‌های شهید مدرس در همین مقاله اشاره کرد.

۱۳. این مطالب شاید برای خواننده ناآشنا به فرهنگ عشایر کهگیلویه و بویراحمد تازگی داشته باشد. اما نگارنده که خود یکی از فرزندان این عشایر است، مصادیق مطالب مذکور را نه تنها شاهد بوده و لمس

عشایری، ادبیات ملی در طول تاریخ فرهنگ دینی نیز از ارج و اهمیت خاصی برخوردار است. به عنوان مثال، افراد عشایری برای تقویت روحیه حماسی و سلحشوری خود از شاهنامه فردوسی الهام می‌گیرند. مجموعه چنین عناصر فرهنگی بود که محتوای روابط اجتماعی جامعه عشایری را تشکیل می‌داد. عشایر با این فرهنگ مانوس بودند و با آن می‌زیستند و به همین سبب آن را همچون جانمایه زندگی خویش پاس می‌داشتند.

بنابراین، کوچ، اسلحه و باورهای فرهنگی (مذهب و سنت) پایه‌های زندگی اجتماعی عشایر را در ابعاد اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می‌دادند و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می‌کرد بنیان زندگی عشایر را در مخاطره قرار می‌داد و موجب واکنش آنان می‌شد.

آشنایی با ارکان زندگی اجتماعی عشایر، ما را در درک ماهیت اقدامات رضاشاه در مورد این بخش عظیم از جامعه آن روز، یاری می‌رساند. سیاست رضاشاه در مورد عشایر بر سه پایه تخته قاپو، خلع سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده بود. این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بودند. با اجرای سیاست تخته قاپو از کوچ عشایر جلوگیری به عمل آمد. با توجه به اینکه کوچ، بستر اقتصادی و محور زندگی مولد عشایر بود و در بقای زندگی آنان نقش تعیین‌کننده داشت، معلوم می‌شود که اجرای این سیاست رضاشاه، آن هم صرفاً با زور سر نیزه و بدون هیچ گونه برنامه‌ریزی و تمهید مقدماتی، بنیان زندگی مردم را ویران می‌کرد. با اجرای سیاست خلع سلاح، آن هم بدون تمهید مقدمه و تأمین امنیت مناسب، جامعه عشایری تنها ابزار دفاعی خود را از دست می‌داد و این امر حتی بر گسترش ناامنی می‌افزود. با تهاجم به مذهب و سنت، فرد عشایری احساس می‌کرد که زیربنای سنجایی انسانی و اخلاقی و مبانی هویت او در

→ کرده است بلکه به دلیل شنیدن روایت‌های متعدد در این موارد، فقط توانسته است واقعیت گسترده و مستمر تاریخ حیات اجتماعی این عشایر را که در همه حوادث زندگی آن جلوه‌گر بوده است، در قالب محدود عبارات فوق به اجمال بیان کند. مطالب مورد اشاره در متن به ویژه در مورد زنان تا بدان حد از بدیهیات جامعه عشایری مورد بحث محسوب می‌شوند که به‌رغم سیل تهاجم فرهنگ غرب و متزلزل ساختن بسیاری از سنت‌های اجتماعی در چند دهه اخیر، هنوز اگر کسی نسبت به زنی بی‌حرمتی روا دارد برای نکوهش او این جمله را اظهار می‌دارند که «به آبروی زن خون را می‌بخشند». البته لازم به ذکر است که جامعه عشایری جامعه‌ای به شدت مردسالار است. اما مردسالاری صرفاً در رابطه زن و شوهر برقرار است و در عرصه زندگی اجتماعی جایگاه زن همانگونه است که بدان اشاره کردیم. برای اطلاع بیشتر در مورد جایگاه سادات و زنان، در جامعه عشایری رک: - محمود باور، کهنگیلویه و ایلات آن، گچساران، مؤلف، ۱۳۲۴. ص ۵۳؛ نورمحمد مجیدی، تاریخ و جغرافیای کهنگیلویه و بویراحمد، تهران، علمی، ۱۳۷۱. ص ۲۵۷ و ۳۵۷-۴۳۲؛ احمد اقتداری، خوزستان و کهنگیلویه و ممسنی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹. ص ۲۹۰.

معرض خطر قرار گرفته است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که سیاستهای مذکور با واقعیت زندگی عشایر سازگاری نداشت و نه تنها منجر به توسعه و بهبود وضعیت آنان نشد بلکه به خرابی و نابودی وضع موجود آنان نیز انجامید. این واقعیت را پیش از آنکه تحولات زمان نشان بدهند، افراد بصیر و اصیل پیش بینی کرده بودند. شهید آیت‌الله سید حسن مدرس (ره) از این معدود کسان بود. شهید مدرس از یک سو به عنوان یک فقیه و عالم دینی و از سوی دیگر به عنوان یک رجل سیاسی و حاضر در صحنه سیاست و آگاه به امور کشور مطرح می‌باشد و به همین سبب نظر او، که یک نظریه کارشناسانه دینی و سیاسی است و سیر وقایع هم صحت آن را تأیید نموده، حائز اهمیت است. او درباره سیاست عشایری رضاشاه چنین می‌گوید:

«از مذاکرات با سردار سپه بر من مسلم شده است که در رژیم آینده بنیاد معیشت ایلیاتی را خواهند برانداخت و شاید در نظر اول این قضیه به نظرهای سطحی پسندیده آید، و لیکن شایان دقت است.

مسئله تخته قاپو یعنی در تخته شدن و دهنشین شدن ایلات، یک چیزی نیست که تازه ما اختراع کرده باشیم بلکه از آغاز خلقت، بشر راحت طلب بوده و چون دهنشینی راحت‌تر از کوچ کردن دائم و نقل و انتقال همیشگی می‌باشد طبعاً در ممالکی که رطوبت هوا و فراوانی آب تولید سبزه و علف‌چر می‌کند و همیشه بهار است مردم حشمدار، دهنشین می‌شوند زیرا در اطراف قریه به قدر کفایت گوسفندان و رمه خود علف پیدا می‌کند، اما کشور ایران همیشه بهار نیست و چهار فصل منظم دارد، آب هم در این سرزمین کم است لذا همین که فصل بهار گذشت جلگه‌ها خشک و از علف خالی می‌شود. ناگزیر مردم حشمدار باید تدریجاً دنبال علف روبه کوه بروند و بدین طریق همواره تابستان [را] در سردسیر و زمستان [را] در گرمسیر بگذرانند تا بتوانند برای گوسفندان و رمه‌های بزرگ گاو و الاغ و مادیان علف به دست آورند و پیوسته این شعبه از فلاحیت را که یکی از پربرکت‌ترین چشمه‌های ثروت مملکت است بیفزایند.

این است که در نظر پادشاهان قدیم ایران، تخته قاپو کردن یک ایل به منزله کفیری بود بسیار سخت به طوری که هر زمان یک ایل از حد فزون شرارت می‌نمود و با وسایل معمولی آرام نمی‌گرفت، آن وقت دولت عزم می‌کرد آن ایل را تخته قاپو کند، یعنی دچار فقر و گرسنگی سازد زیرا همین که یک ایل در تخته شد ناچار حشم گرسنه و بی‌علف خود را به قیمت نازل می‌فروشد و پس از دو سه سال به نان شب محتاج می‌گردد و همچنین افراد آن ایل که به ورزش دائمی و هواهای لطیف و

خوردن لبنیات فراوان عادت کرده‌اند، چون غذای سابق را نداشتند و در یک گوشه متوقف شدند، آهسته آهسته ضعیف و بیمار می‌شوند و می‌میرند و یک ایل بزرگ طی ده دوازده سال به کلی نابود می‌گردد.

... این است آن سرنوشتی که امروزه برای ایلات مقدر ساخته‌اند. آیا تربیت ایلات غیر از تخته قاپو راهی ندارد؟ آیا نمی‌توان برای ایلات مدارس سیار با برنامه متناسب درست کرد که اصول و طندوستی و مسائل صحتی و بهداشتی و مسائل ضروری فلاحتی به آنها آموخته شود؟ و آیا نمی‌توان بیمارستان سیار و پزشک و دوا برای ایلات فرستاد؟ و آیا نمی‌توان برای حفظ امنیت و آسایش آنها پستهای ژاندارم در راه بیلاق و قشلاق گماشت تا آنها به امنیت و محفوظ ماندن احشام و اغنام خود اطمینان بیابند و تفنگ خود را زمین بگذارند و تسلیم کنند؟

... اینها همه میسر و خیلی هم آسان است، اما رژیم آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات ایران را تخته قاپو کند تا گوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می‌یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است روبه نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و پنیر و پشم و پوست هم گردن ما به جانب خارجه کج باشد و دست حاجت بدان سو دراز کنیم.^{۱۴}

گفته‌های مدرس تعارض بنیادین سیاستهای رضاشاه با مصالح عشایر را به خوبی نشان می‌دهند و عملکرد سلسله پهلوی صحت پیشگویی و عمق بصیرت و دوراندیشی این بزرگمرد را تأیید می‌کند.

با وجود این، رضاشاه با تظاهر به پی‌ریزی ایران نوین و ادعای پاسخ به نیاز جدی جامعه به توسعه و نوسازی، سیاستهای خود را به اجرا گذاشت. بدیهی است اگر اقدامات او ویژگیهای یک برنامه توسعه اصیل را در برمی‌داشت و از نیازهای واقعی جامعه برمی‌خاست به‌طور طبیعی مشارکت مردمی را به همراه می‌داشت و با استقبال عمومی مواجه می‌شد.^{۱۵} اما جامعه عشایری ایران عموماً هیچ‌گونه رابطه منطقی میان سیاستهای رضاشاه و توسعه و نوسازی اصیل مشاهده نکردند. نه تنها جامعه عشایری

۱۴. رحیم‌زاده صفوی. اسرار سقوط احمدشاه. به کوشش بهمن دهگان. تهران، فردوسی، ۱۳۶۲. صص ۷۹-۸۱

۱۵. در همین راستاست که «وقتی انگلستان مخالفت شدید مدرس را با سردار سپه می‌بیند به وسیله‌ای پیغام می‌دهد که دولت انگلستان می‌گوید اگر ما سردار سپه را رها کردیم قول می‌دهیم با ما همراه باشید و مدرس می‌گوید، بگویید تازه وقتی شما سردار سپه را رها کردید من او را سخت به سوی خود خواهم کشید تا با همکاری او برای مملکت و ملت سعادت و امنیت و آزادی تأمین نمایم». رک: علی مدرس. مرد روزگاران مدرس شهید نابغه ملی ایران. تهران، هزاران، ۱۳۷۴. صص ۱۷۱-۱۷۲.



فعالیت‌های نظامیان در مناطق عشایری | ۸۱۹۶-۱۳

بلکه پژوهشگران منصف نیز تاکنون نتوانسته‌اند دریابند که چه رابطه‌ای میان توسعه و ترقی با اقداماتی مانند ممانعت از برگزاری مراسم مذهبی و حتی ممانعت از مراسم شاهنامه‌خوانی،^{۱۶} سرکوبی علمای دینی و خلع لباس آنان، تغییر لباس مردان و اجبار آنان به تشبه به غریبان، کشف حجاب زنان و الزام آنان به حضور بدون حجاب در محافل عمومی و مراسم استقبال از مقامات حکومتی و... وجود دارد؟ بدین‌گونه جامعه عشایری دریافت که سیاست‌های رضاشاه ریشه در مصالح ملی کشور ندارند بلکه در جهت استحاله ایران در سیاست و فرهنگ و اقتصاد غرب صورت می‌گیرند، و شعارهای وی منجر به وابستگی و مسخ هویت آنان خواهد شد. به همین سبب سیاست‌های مذکور نه تنها مورد استقبال و همکاری قرار نگرفتند بلکه واکنش منفی عموم جامعه، به‌ویژه

۱۶. یکی از محورهای سیاست فرهنگی رضاشاه، باستانگرایی و تشویق فرهنگ ایرانی قبل از اسلام به منظور مبارزه با فرهنگ دینی جامعه بود. اما به دلیل اینکه شاهنامه در تقویت روحیه سلحشوری و حماسی عشایر مؤثر بود، افراد عشایری از خواندن آن ممنوع بودند و نسخه‌های آن از آن مناطق جمع‌آوری می‌شد. رک: جواد صفی‌نژاد، *عشایر مرکزی ایران*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۵۷۵-۵۸۵.

جامعه عشایری، را در پی داشتند. در سالهای ۱۳۰۱ کردستان، ۱۳۰۲ شاهسونهای آذربایجانی و ترکمنها، ۳-۱۳۰۲ لرستان، ۱۳۰۳ بهمنی کهگیلویه و کردهای خراسان و اعراب خوزستان، ۵-۱۳۰۳ ترکمنها و کردها در نواحی شرقی دریای خزر، ۷-۱۳۰۶ بلوچستان و ۹-۱۳۰۷ عشایر جنوب از جمله بختیاریها، قشقاییها، ایل سرخی و عشایر کهگیلویه و بویراحمد با رضاشاه به مبارزه برخاستند.^{۱۷}

واکنش عمومی جامعه ایلاتی در قبال اقدامات رضاشاه، تعارض بنیادین میان سیاستهای او و مصالح آن را روشن می‌نماید. بدین ترتیب معلوم می‌شود که عموم جامعه عشایری به سیاستهای مذکور «نه» گفتند. حال این سؤالات مطرح می‌شوند که هدف سیاستهای عشایری رضاشاه چه بود؟ چرا رضاشاه برنامه توسعه خود را بر پایه مبارزه با فرهنگ و اقتصاد عشایر قرار داد؟ آیا لازمه توسعه، مبارزه با فرهنگ و اقتصاد عشایر بود؟ آیا حتی کشورهای اروپایی برای دستیابی به توسعه و ترقی، از سنت و فرهنگ خود دست کشیدند؟ آیا راه منحصر توسعه همان بود که رضاشاه برگزید؟ و یا اینکه رسالت کودتای ۱۲۹۹ و اهداف پشت پرده آن چنین برنامه‌هایی را اقتضا می‌کرد؟

سیر حوادث نشان داد که نیازهای استعمار انگلیس تعیین‌کننده سیاستهای رضاشاه و جهت‌بخش به آنها بوده است. تشکیل دولت متمرکز، پاسخ به نیاز استعمار غرب در جهت تکمیل کمربند امنیتی برای سد کردن نفوذ شوروی از یک سو، و تبدیل ایران به یک بازار اقتصادی برای غرب از سوی دیگر بود. لازمه ایجاد بازار اقتصادی یکپارچه، از بین بردن همه موانع مادی و معنوی آن بود. فرهنگ‌زدایی و دین‌ستیزی رضاشاه از همین نیاز استعمار نشئت می‌گرفت زیرا باورهای دینی و فرهنگی عشایر جدی‌ترین موانع معنوی سلطه بیگانگان بودند. نظام معیشت مولد و خودکفای عشایر، مهمترین مانع مادی استثمارگری بیگانگان بود. مقاومت عشایر در جهت حفظ هویت فرهنگی و استقلال اقتصادی خود، از دیدگاه دولت انگلیس بزرگترین عامل ناامنی تلقی می‌شد زیرا امنیت استعمار و استثمار را به مخاطره می‌افکند. بنابراین، امنیت از دیدگاه استعمار، ملازم با مسخ فرهنگی و انهدام بنیه اقتصادی جوامع و استحاله آنان در نظام فرهنگی و اقتصادی خود می‌باشد. امنیتی که رضاشاه شعار آن را می‌داد و مأمور تحقق آن بود، بدین مفهوم بود و نه به مفهوم ایجاد زمینه و فضای امن و آرام برای رفاه و اشتغال و پیشرفت. در طول تاریخ، شاهان، خود، مهمترین عوامل ایجاد ناامنی و تحریک ایلات به

۱۷. کاوه بیات. شورش عشایری فارس، تهران، نقره، ۱۳۶۵. صص ۸-۹؛ عبدالله شهبازی. ایل ناشناخته. تهران، نشر نی، ۱۳۶۶. ص ۲۳۸.

جنگ و خونریزی برضد یکدیگر بودند. برای نمونه سند ذیل که مربوط به ایلات کهگیلویه و بویراحمد در مقطع تاریخی مورد بحث است به خوبی مفهوم امنیت مورد نیاز رضاشاه و استعمار را روشن می‌سازد.

مورخه ۲۷ خرداد ۱۳۰۸

نمره ۱۰۱۰

وزارت جنگ

لشکر جنوب

به کلیه طوایف مجاور با قشقایی عموماً، به شخص شما خصوصاً، امر و اجازه می‌دهیم که قشقاییهایی که بر علیه دولت خودسری می‌کنند احشام آنها را غارت نمایند؛ متعلق به خودتان خواهد بود. حضوراً خود شما نتیجه را فوری اطلاع دهید. فرمانده ساخلو بهبهان و حکومت کهگیلویه^{۱۸}

متن سند گواه روشنی است بر اینکه دستور ایجاد ناامنی و غارت اموال مردم از طرف دولت صادر شده و در اجرای آن تعجیل داشته و خواهان اعلام نتیجه در اسرع وقت بوده است. بنابراین، تشکیل ارتش نوین نه برای مقابله با بیگانگان و دفاع از مرزهای کشور (همان‌گونه که در شهریور ۲۰ معلوم شد) و نه برای ایجاد امنیت و آسایش عمومی مردم، که برای سرکوبی مقاومت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در برابر استعمار بود. اقدامات آموزشی نیز در راستای پاسخ به نیاز فرهنگی استعمار و مسخ هویت فرهنگی جامعه و اقدامات عمرانی از قبیل احداث جاده و پل و غیره در پاسخ به نیازهای امنیتی و اقتصادی و به منظور تسهیل تحرکات نظامی و یا حمل و نقل تجاری بیگانگان صورت می‌گرفت. بدینسان ماهیت سیاست‌های رضاشاه و برنامه توسعه وی روشن می‌شود. با وجود این، اگر حتی کسی از سر ساده‌اندیشی برای سیاست عشایری رضاشاه به لحاظ نظری اصالتی قائل شود، سوء اجرای این سیاست و به کار گماردن افراد ناصالح و بی‌لیاقت برای اجرای آن و اعمال غیرانسانی آنان در مورد عشایر، به قدری غیرقابل توجیه است که تردیدی باقی نمی‌گذارد که هدف، تأمین سعادت و آسایش عشایر و نوسازی جامعه عشایری نبوده بلکه هدف اصلی تأمین منافع استعمار و رفع موانع سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن بوده است.

تشریح نحوه اجرای سیاست عشایری رضاشاه و ذکر اعمال و رفتار مجریان آن در این مقدمه نمی‌گنجد اما به اجمال می‌توان گفت که با اجرای بدون مقدمه و اجباری سیاست تخته قاپو، عشایر مجبور به اسکان در مناطق ثابتی شدند. سیاه چادرهای

عشایری، که بدون هیچ‌گونه هزینه ارزی و ریالی، با استفاده از موی بز عشایر و با دست هنرمند زنان آن ساخته می‌شد و مناسب‌ترین سرپناه برای محیط زندگی عشایری بود،^{۱۹} به وسیله مأموران دولت به آتش کشیده می‌شد و در نتیجه اسکان بدون سرپناه، سلامت خانواده‌ها به خطر می‌افتاد. علاوه بر این، اسکان موجب می‌شد تا دامهای عشایر یعنی رکن اصلی زندگی اقتصادیشان در نتیجه دسترسی نداشتن آنها به چراگاهها، از بین بروند. بدین‌گونه خانواده‌های عشایر در موقعیتی قرار می‌گرفتند که هم خود و هم دامهایشان در معرض نابودی واقع می‌شدند. حتی اگر معدودی از آنان موفق به تهیه سرپناهی از چوب و گل می‌شدند، نه تنها به دلیل فقدان امکانات بهداشتی برای زیست از خطر بیماری و مرگ رهایی نمی‌یافتند بلکه به دلیل تلف شدن احشام و عدم اشتغال در محل اسکان به گرسنگی و فقر مبتلا می‌شدند. در چنین اوضاع پر از اضطراب و استیصال، افسری که از سوی دولت به عنوان «ایلخان نظامی»، حاکم بر ایلات و مجری سیاست دولت بود، با پولداران شهری تباری می‌کرد و با اخذ رشوه آنان را تشویق به خرید دامهای عشایر با نازلترین قیمت می‌کرد. بدین‌گونه عشایر عموماً، به قول آیت‌الله مدرس، «در تخته» قرار می‌گرفتند و به‌طور جدی در معرض انهدام واقع می‌شدند. پس از مدتی به ناچار دستور داده می‌شد که تعداد معدودی از خانواده‌های هر قبیله مجازند با کسب جواز از ایلخان نظامی به سردسیر و گرمسیر کوچ نمایند. اما ایلخان نظامی در آغاز مبلغی به‌عنوان صدور جواز کوچ و در وسط راه مبلغ دیگری به‌عنوان کنترل و هنگام رسیدن به سردسیر مبلغی دیگر به‌عنوان بازرسی از خانواده‌های مزبور اخذ می‌نمود. این اخذی هنگام بازگشت به گرمسیر نیز انجام می‌گرفت. اما همین برنامه هم به‌طور قانونمند اجرا نمی‌شد. در بعضی مواقع، ایلخان نظامی با آنکه موسم کوچ به گرمسیر به پایان رسیده بود و مدتها از فصل سرما می‌گذشت او از صدور جواز کوچ به گرمسیر خودداری می‌ورزید و در این میان بخش عمده احشام عشایر از سرما و گرسنگی از بین می‌رفت.

متعاقب جواز محدود کوچ، به عشایر اجازه داده شد که برای سرپناه خود از چادر استفاده کنند اما نه سیاه‌چادر، که مزایای آن برای زندگی عشایری را قبلاً برشمردیم،

۱۹. سیاه‌چادر نه تنها یک تولید داخلی بود و هزینه‌آوری بر کشور تحمیل نمی‌کرد بلکه به لحاظ استحکام و جلوگیری از سرما و گرما قابل مقایسه با چادر برزنتی وارداتی نبود. همچنین زندگی عشایر بدون برافروختن آتش امکان‌پذیر نبود. در حالی که برافروختن آتش در سیاه‌چادر به سهولت انجام می‌گرفت این کار در چادر برزنتی هم در فصل گرما و هم در فصل سرما میسر نبود. بدین‌گونه چادر برزنتی نه تنها نمی‌توانست جایگزین سیاه‌چادر در نظام زندگی عشایر بشود بلکه مشکلی بر مشکلات ناشی از اسکان می‌افزود.

بلکه چادر سفید برزنتی، زیرا اعلام شد که شاه از سیاه چادر تنفر دارد و چادر سفید را می‌پسندد! اما واقعیت آن بود که سیاه‌چادرهای تولید داخل و بدون هزینه ارزی و ریالی باید به آتش کشیده می‌شدند و ارز مملکت مصرف خرید چادر برزنتی ساخت خارج می‌شد که هیچ‌گونه تناسبی با زندگی عشایری نداشت؛ نه مقاومت و استحکام سیاه‌چادر را داشت و نه امکان داشت در آن آتش برافروخت.^{۲۰}

در موارد دیگر هم، از قبیل خلع سلاح و اعزام مشمولان نظام وظیفه، جامعه عشایر گرفتار بهانه‌جوییهای حاکمان دولتی برای سرکوبی و اخاذی بیشتر بود. فرد عشایری اسلحه خود را به مأموران تحویل می‌داد اما پس از مدتی مجدداً همان اسلحه را از وی درخواست می‌نمودند.^{۲۱} جوان عشایری اگرچه از رفتن به خدمت نظام اکراه داشت اما ستمگری و اخاذیهای مأموران دولتی چنان آنان را به ستوه آورده بود که اصرار داشتند به خدمت اعزام شوند تا شاید از شر اخاذیهای مأموران رهایی یابند؛ با این حال، مأموران از اعزام آنان طفره می‌رفتند تا بتوانند برای دفعات بعد هم از آنان اخاذی نمایند.^{۲۲}

شرح همه مصائبی که در جریان اعمال سیاست عشایری رضاشاه بر این بخش از جامعه گذشت در اینجا مقدر نیست. برای ختم کلام در این مورد همین بس که حتی توجیه‌کنندگان اقدامات رضاشاه هم نتوانستند فجایع ناشی از اعمال سیاستهای او را انکار نمایند. عبدالله مستوفی که خود از همین قبیل افراد است در کتاب خود ضمن توجیه اقدامات رضاشاه در مورد عشایر، به افسران ارتش توصیه می‌کند که: «از فرستادن سرپرستی که زنهای ایل را به شیر دادن سگهای خود وادار کند بپرهیزند.»^{۲۳} به هر حال، سیاستهای عشایری رضاشاه با آن ماهیت و به این شیوه به اجرا گذاشته شد. بنابراین، سیاستهای مذکور فاقد همه خصوصیات یک برنامه توسعه و نوسازی راستین بوده‌اند. بدین معنا که فاقد اصالت بودند، پاسخگوی نیازهای واقعی جامعه نبودند، تأمین‌کننده منافع استعماری بیگانگان بودند، ناسنجیده و فاقد مطالعات و بررسیهای کارشناسانه بودند، مجریان ناشایسته و ناصالحی داشتند، نه تنها فاقد مشارکت مردمی بودند بلکه با مقاومت و مبارزه مردم روبه‌رو شدند. بدیهی است که چنین سیاستهایی، ارمغانی جز صدمات اقتصادی و تلفات انسانی برای کشور همراه نداشتند و نتیجه محتوم آنها شکست بود. این واقعیت حتی مورد اذعان کارشناسان دولت انگلیس که مشتاق پیروزی سیاستهای یادشده بوده‌اند، نیز واقع شده است. لمبتون که خود از همین قبیل افراد است

۲۰. حسین مکی. تاریخ بیست ساله ایران. تهران. نشر ناشر. ۱۳۶۲. ج ۶، صص ۶۶-۸۰.

۲۱. عزیز کیاوند، همان کتاب، صص ۱۲۵-۱۲۴.

۲۲. مکی، پیشین، صص ۷۶.

۲۳. عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران، زوار، ۱۳۴۳. ج ۳.

در این باره چنین می‌نویسد:

همچنین پیداست که این سیاست بدون تهیه مقدمات کافی به مرحله اجرا درآمد. هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصاد ایران به عمل نیامد... تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت به حدی بود که او در آخر سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند.^{۲۴}

عشایر کهگیلویه و بویراحمد بخشی از جامعه عشایری کشور بودند که سیاستهای رضاشاه، چنانکه گفته شد، در مورد آنان به اجرا درآمد. تاریخ این منطقه گواه و مؤید این امر است که این عشایر هیچ‌گاه خصومت غیرمنطقی با دولتهای مرکزی نداشته و حتی در مواقع ضرور، در دفاع از میهن و یا تأمین امنیت داخلی، آن را یاری می‌داده‌اند. این مردم فقط هنگامی با شاهان و حاکمان به مبارزه برمی‌خواستند که مورد ظلم و تعدی آنان واقع می‌شدند. رفتار آنان با رضاشاه به طور مضاعف به همین گونه است. اکثریت قاطع سران کهگیلویه و بویراحمد در اوایل به قدرت رسیدن رضاخان، که هنوز ماهیت واقعی او روشن نشده بود، وی را یاری می‌کردند. اگرچه ماجرای شیخ خزعل چیزی بیش از یک خیمه شب بازی انگلیسی برای تثبیت قدرت رضاخان نبود، اما سران کهگیلویه و بویراحمد که از قضایای پشت پرده اطلاع نداشتند با این نیت که هدف رضاخان حفظ تمامیت ارضی کشور می‌باشد، در سال ۱۳۰۳ او را یاری دادند. اما همین عشایر به تدریج متوجه شدند که تخته قاپو به تاهی نظام معیشت آنان می‌انجامد، احداث جاده‌ها و پلها نه به‌منظور توسعه و رساندن امکانات بهداشتی و آموزشی و تسهیل حمل و نقل اقتصادی بلکه برای امکان ورود خودروهای نظامی به منطقه و سرکوبی آنان می‌باشد، تأسیس مدارس نه به منظور ایجاد آگاهی از فرهنگ و هویت خود بلکه با تأسی به آتاتورک، برای القای خودباختگی و تحقیر خود و ارزشهای خودی و باور به برتری همه جانبه غرب و تشبه به آنان می‌باشد. در مجموع همین که دریافتند سیاست عشایری رضاشاه فاقد منطق بوده و تخریب بنیان زندگی اجتماعی و مبانی هویتی آنان را هدف قرار داده است، با او به مبارزه برخاستند.

مطالب اظهار شده از سوی برخی از سران کهگیلویه و بویراحمد و علمای دینی این دوره که مکتوب‌اند و یا سینه به سینه نقل شده‌اند به خوبی مؤید مدعای فوق می‌باشند که در اینجا به اختصار به نکاتی از آنها اشاره می‌نماییم. شکرالله خان بویراحمدی که پس

۲۴. ا.ک.س. لمبتون، مالک، وزارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، صص ۵۰۱-۵۰۲.

از قیام سال ۱۳۰۹ موسوم به نبرد تنگ تامرادی به تهران احضار شده بود، هنگامی که همراه با سایر سران بویراحمد و ممسنی و بختیاری به حضور رضاشاه رسید، همکاری اولیه خود با دولت مرکزی به ویژه در ماجرای شیخ خزعل را به او یادآوری نمود و در مورد علل قیام اخیر بویراحمد اظهار داشت که:

ولی در این اواخر مأمورین دولتی ما را اذیت کردند و اتفاقات ناگواری پیش آمد و مأمورین به ما می‌گفتند که باید زنهایتان بیایند جلوی ما برقصند.^{۲۵}

سرتیپ خان بویراحمدی نیز، هنگامی که ماهها پس از قیام ۱۳۰۹ ناگزیر شد عازم تهران شود و خود را معرفی نماید، در سخنرانی تودיעی برای بستگان و هواداران خود اظهار داشت:

حتماً اولین سؤال دولت از من این است که چرا آن همه سرباز را کشتید؟ باید شما هم بدانید پاسخ من این است: برای دفاع از شرف و ناموس ایلمان، زیرا گناهی جز دفاع از حیثیت خود مرتکب نشده‌ایم. و نیز خواهم گفت: این شما بودید که ایل ما را مورد حمله همه‌جانبه قرار دادید.^{۲۶}

همچنین خداکرم خان بهمنی هنگامی که در جریان قیام سال ۱۳۱۶ در موقعیتی قرار گرفت که می‌بایست در مورد مذاکره با مقامات نظامی دولت، با سایر سران ایل به مشورت بپردازد، در نشست با آنان این سؤال را مطرح می‌نماید که: کوچ و زندگی عشایر چه زیانی به کشور و دولت می‌رساند؟ و آنان بدین نتیجه می‌رسند که هدف رضاشاه از اسکان، تخریب زندگی عشایر و به ذلت کشاندن آنان است.^{۲۷}

مهمتر از اظهارات سران ایلات، موضعگیری علمای دینی منطقه در قبال سیاستهای رضاشاه می‌باشد. آقا میرعلی صفدر تقوی عالم برجسته کهگیلویه در این دوره، سروده‌های پرمحتوا و آگاهی‌بخشی در مورد سیاستهای رضاشاه دارد که از عمق بصیرت و آگاهی سیاسی وی حکایت می‌کند. بررسی جامع اندیشه سیاسی وی در این مقال میسر نیست و در اینجا صرفاً برای نمونه چند بیت از سروده‌های او در این مورد ذکر می‌شوند:

۲۵. به نقل از مصاحبه با سیف‌الله سی سختی، یکی از مطلعین بویراحمدی، در تاریخ ۷۱/۶/۱. متن پیاده

شده این مصاحبه در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

۲۶. قدرت‌الله اکبری. بویراحمد در گذرگاه تاریخ. شیراز، بی نا، ۱۳۷۰. ص ۱۱۵.

۲۷. نقل به مضمون از مصاحبه با آقای حیدرقلی پورمحمدی، یکی از مطلعین کهگیلویه. متن پیاده شده این

مصاحبه در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

گمانم آنکه در امر شریعت
چراکه مغرضین دین احمد
شده القاء شبهه در یقینت
محیطند این زمانه بر ضمیرت

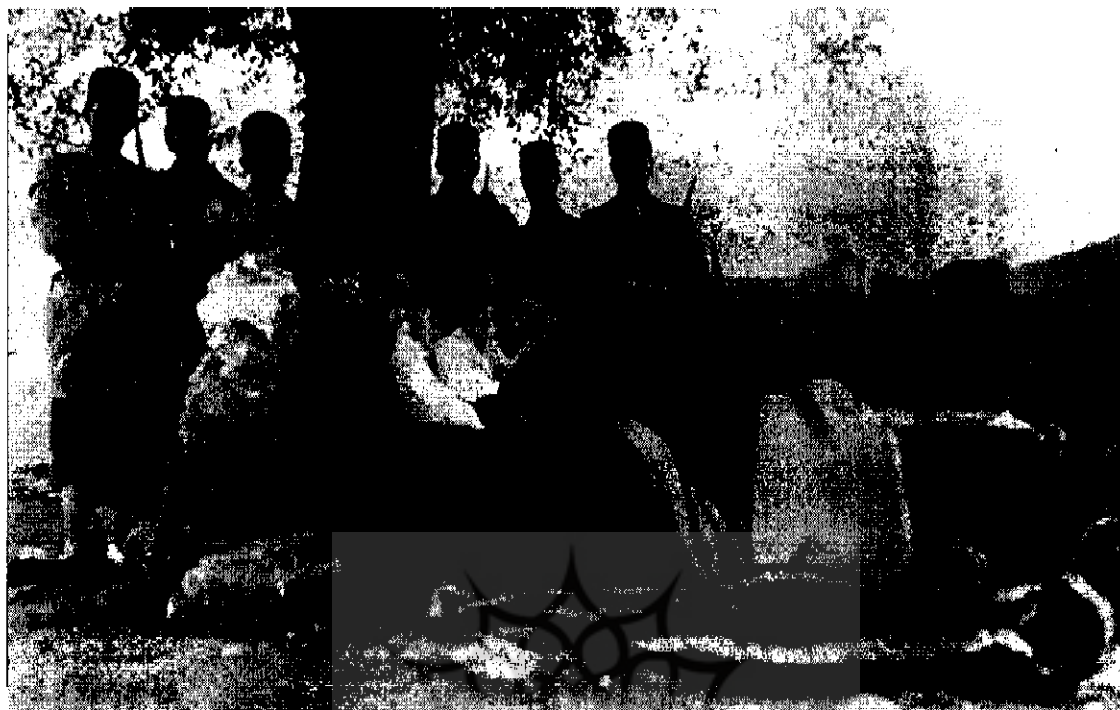
حدیث مَنْ شَبَّهَ رَاكِنَ تَلَاوَتِ
شبهه کافران منمای خود را

بکن حکمی به عکس حکم سابق
مسطابق باشدش حکم الهی

أَلَمْ تَعْلَمْ بِأَنَّ الظُّلْمَ عَازٌّ
جَزَاءُ الظُّلْمِ فِي الدَّارَيْنِ نَارٌ

بر پایه مجموعه مطالب مذکور بود که در آغاز این مبحث گفته شد مبارزه عشایر با رضاشاه، در مقایسه با سایر مبارزات عشایر با شاهان و حاکمان پیشین، تفاوت ماهوی دارد زیرا مبارزات عشایر با دولتهای سابق به مثابه نبرد میان دو یا چند ایل بر سر قدرت و یا مالیات بود. اما نبرد عشایر با رضاشاه، علاوه بر ابعاد سیاسی و اقتصادی، دارای صبغه فرهنگی و بیگانه‌ستیزی نیز بوده است و دفاع از هویت اصیل مذهبی و ملی محسوب می‌شود. بنابراین، تأیید مبارزات عشایر با رضاشاه، نه به مفهوم مخالفت با توسعه و نوسازی اصیل کشور بوده و نه به منزله رضایت از تداوم نظام منحط ارباب و رعیتی و عملکرد خانها نسبت به توده‌ها می‌باشد؛ این مبارزات، به‌رغم ایرادهای احتمالی بر نوع رهبری و رهبران، یا ضعفهای تاکتیکیهای مبارزاتی آن و آسیب‌پذیری از تفرقه‌افکنیهای رضاشاه، از دیدگاه فوق، مبارزاتی اصیل و حق‌طلبانه بوده‌اند.

علاوه بر مبارزات مسلحانه که در بخش عمده کهگیلویه و بویراحمد را در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ درگرفته بود، مبارزهٔ منفی و مقاومت مردم کهگیلویه و بویراحمد در برابر سیاستهای رضاشاه تا پایان حکومت او همچنان ادامه داشت. این مبارزهٔ منفی که در قالب عدم همکاری با حکومت، خود را نمایان می‌ساخت درست مانند مبارزهٔ مسلحانه، حکومت پهلوی را به استیصال کشانده بود و آن را در سیاستهای ناکام می‌کرد. این موضوع در مکاتباتی که میان حاکم نظامی کهگیلویه و مقامهای مرکز انجام گرفت به روشنی منعکس شده است. سرهنگ علی زره‌پوش، که در فاصله میان سالهای ۱۳۱۶-۱۳۲۰ حاکم نظامی کهگیلویه و مسئول اجرای سیاستهای حکومت مرکزی، به ویژه اسکان عشایر بود، به وزارت کشور اطلاع می‌دهد که برای اجرای سیاست اسکان (تخته‌قاپو) در این منطقه، ۲۰۰۰ بنا، ۲۰۰۰ شاگرد، ۱۰۰۰ نجار، ۱۰۰۰ شاگرد نجار و ۱۰۰۰ گچ‌پز مورد نیاز می‌باشد که از استانهای مجاور باید تأمین شوند. این در حالی است که تمام جمعیت کهگیلویه و بویراحمد در این تاریخ کمتر از صد هزار نفر



جعفرقلی خان سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه چند روز پس از نبرد تنگ تامرادی برای مذاکره با سران بویراحمدی در یکی از سنگرهای عشایری دیده می‌شود | ۱۱-۳۸۳

می‌باشد.*

وزارت کشور در تاریخ بیست و نهم خرداد ۱۳۱۷ طی تلگرافی به سرهنگ زره‌پوش متذکر می‌شود که کل اعتباری که برای اسکان آن منطقه در نظر گرفته شده است ۵۰۰۰ ریال می‌باشد که با این وضع دستمزد دو روز این افراد نمی‌شود، از این رو این تقاضا غیرعملی است؛ دو نفر کافی است که به دیگران آموزش بدهند. تخته‌قاپو باید اجرا بشود و افراد باید خودشان ساختمان بسازند.^{۲۸} با وجود این، وزارت کشور روز

*. سرلشکر علی رزم‌آرا در کتاب *جغرافیای نظامی ایران* در سال ۱۳۲۳ ش جمعیت ایلات کهگیلویه و بویراحمد را ۱۱۳۰۰ خانوار و محمود باور در کتاب خود در سال ۱۳۲۴ این جمعیت را ۱۹۱۵۰ خانوار ذکر می‌کند. اگر برای هر خانوار به طور متوسط ۵ نفر جمعیت در نظر گرفته شود و آمار ارائه شده از سوی باور، که رقم بالانری را ذکر می‌کند، مبنای قرار بگیرد، حتی در سال ۱۳۲۴ یعنی ۸ سال بعد از تاریخ مورد بحث هم جمعیت این منطقه کمتر از صد هزار نفر بوده است. رک. باور، همان کتاب، صص ۱۹۲-۱۳۴؛ و علی رزم‌آرا، *جغرافیای نظامی ایران (منطقه فارس)*. تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۲۳. صص ۱۲۳-۱۲۵.

۲۸. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه ۰۰۱۰۰۰۷۸-۲۹۰، سند شماره ۳۱-۳۲.

پنجم تیرماه همان سال طی تلگرافی به زره‌پوش اطلاع می‌دهد که به فرمانداریهای اصفهان، شیراز، خرمشهر و سایر فرمانداریهای آن نقاط دستور داده شد که در حد امکان با تقاضای شما موافقت نمایند.^{۲۹} مفاد اسناد نشان‌دهنده آن است که ظاهراً تعدادی کارگر از سایر مناطق برای اجرای تخته‌قاپو در کهگیلویه بدین منطقه اعزام شدند. اما در تاریخ بیست و هشتم آذر وزارت کشور ناگزیر طی تلگرافی به فرماندار نظامی کهگیلویه، نظریه فرماندار و کمیسیون اسکان را در مورد تعطیل موقت تخته‌قاپو تأیید می‌کند و یادآوری می‌نماید که اگر کارگران اعزامی از سایر شهرستانها عودت داده شوند بعداً تهیه کارگر دشوار است و اگر نگهداری شوند تأمین هزینه نگهداری و دستمزد آنها نیز مشکل خواهد بود.^{۳۰} بسیاری از مکتوبات مبادله شده میان فرماندار نظامی کهگیلویه و مقامهای مرکز که به صورت رمز نوشته شده‌اند هم‌اکنون در «سازمان اسناد ملی ایران» موجودند ولی از محتوای آنها اطلاعی در دست نیست.^{۳۱} اما همین موارد معدودی که ارائه کردیم مبارزه منفی مردم کهگیلویه را با سیاستهای رضاشاه و غیرمردمی بودن آن سیاستها و سرانجام شکست آنها را به روشنی نشان می‌دهند زیرا تعداد بنا و کارگری که برای تخته‌قاپوی جمعیت محدود این منطقه درخواست شده است، از عمق و گستره مقاومت مردم حکایت می‌کند چون همه مردم آن منطقه در آن تاریخ، کارگر بوده‌اند و شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که اهل هنر معماری نیز بوده‌اند. به عنوان مثال، کریم خان زند نزدیک به ۱۷۰ سال قبل از این تاریخ، از مردم همین منطقه برای ساختن ارگ خود در شیراز استفاده کرده است.^{۳۲} اما در سال ۱۳۱۷ این مردم حاضر نمی‌شوند که تحت عنوان سیاست اسکان رضاشاه، حتی برای خودشان، ساختمان بسازند و بدینگونه مردم کهگیلویه و بویراحمد بعد از اینکه در حد توان با سیاستهای رضاشاه به‌طور مسلحانه مبارزه کردند منفی و عدم همکاری را پیشه خود ساختند و تا شهریور ۱۳۲۰ در این مبارزه نیز پایداری کردند.

۲۹. همان، سند شماره ۲۹. ۳۰. همان، سند شماره ۱۳. ۳۱. همان، اسناد شماره ۱ تا ۲۷.
 ۳۲. میرزا محمدصادق نامی اصفهانی. تاریخ گیتی‌گشا. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران، اقبال، ۱۳۱۷. ص ۱۵۶.